

محمد جعفر محجوب

## بررسی آثار عید زاکانی

(۱)

آثار بازمانده از عید زاکانی را می‌توان از وجوه مختلف و به اعتبارهای گوناگون تقسیم بندی کرد: جدّ و هزل — نظم و نثر — عربی و فارسی، اما ظاهراً تقسیم آثار او به جدّ و هزل، یعنی همان روش که تا کنون ناشران آثار وی در پیش داشته‌اند از همه مفیدتر و عملی‌تر می‌نماید.

می‌دانیم که نخست بار بخش هزل آثار این گوینده، زیر عنوان «لطایف عید زاکانی» به کوشش «مسیو فرته فرانسوی پرفسور السنة شرقیه» به سال ۱۳۰۳ هـ. ق. در استانبول انتشار یافت. به روایت نخستین صفحه این بخش (که به وسیله شرکت نسبی اقبال و شرکاء در ۱۳۴۶ خورشیدی از روی چاپ استانبول در تهران انتشار یافته)، لطایف عید «شامل: اخلاق الاشراف، ریش‌نامه، صد پند، ترجیع بند هزل، تضمینات و قطعات، رباعیات، رساله دلگشا، رساله تعریفات، تعریفات ملا دوبازه، موش و گربه و سنگ تراش» و بدین قرار بیشتر آن به نثر است.

بخش جدی آثار عید (که تمام آن منظوم است) سالها بعد (گویا در اردیبهشت ۱۳۴۲ هـ. ش.) نخست بار در تهران انتشار یافت و نام استاد فقید شادروان عباس اقبال آشتیانی نیز بر پشت آن دیده می‌شد و حال آن که ظاهراً آن شادروان در تدوین و تصحیح آن نسخه کمتر دخیل بوده است. به هر حال این بخش از دیوان شامل قصیده‌ها، ترجیع بند و ترکیب‌بندها، غزلها، مقطعات، رباعیها، مثنوی عشاق‌نامه و دو مثنوی کوتاه یکی در مدح شاه شیخ ابواسحاق و شرح احوال خود و تضمین قصه کوتاهی از آثار ظهیر

فاریابی، و دیگری چهار بیت در وصف ایوان شاه شیخ ابواسحاق است. در این گفتار به پیروی از بخشهای گوناگون آثار عید، نخست شعرهای جدی و سپس لطایف او را معرفی و مطالعه می‌کنیم. مرجع این گفتگو نسخه‌ای از کلیات عید است که خود تدوین و تصحیح کرده‌ام و امیدوارم به‌زودی انتشار یابد.

### بخش اول - شعرهای جدی

#### ۱ - قصیده‌ها

در آثار عید ۴۱ قصیده آمده که تعداد بیت‌های آن ۱۰۰۹ است. از این آثار ۲۸ قصیده در ستایش شاه شیخ ابواسحاق، شش قصیده در مدح خواجه رکن‌الدین عمیدالملک وزیر او (از این شش قصیده یکی در ستایش ابواسحاق و تهنیت وزارت عمیدالملک و بنابراین در مدح هر دو مشترک است)، چهار قصیده در ستایش شاه شجاع مظفری و چهار قصیده دیگر در مدح سلطان اویس جلایری است.

این چهار تن همه از ممدوحان لسان‌الغیب شیراز خواجه حافظ نیز بوده‌اند، اما نسبت ستایش‌نامه‌های ایشان در دیوان‌های این دو شاعر یکی نیست.

با یک نظر به قصاید عید می‌توان او را ستایشگر خاص شاه شیخ ابواسحاق دانست چه دو سوم قصیده‌هایش در ستایش این پادشاه سروده شده و حال آن که در دیوان خواجه یک قصیده (از سه قصیده او - قصیده «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم» در این محاسبه منظور نشده چه در دیوان در جزء غزلها آمده است.) در ستایش اوست. نیز خواجه در دو غزل از او یاد کرده، قطعه‌ای در تاریخ وفات او سروده و قطعه‌ای دیگر در تأسف از گذشتن روزگار او و بزرگان معاصرش دارد.

از این رو یکی از منابعی که برای تحقیق در زندگی و وضع اجتماعی روزگار این پادشاه باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، همین قصیده‌های عید است و گویا در دیوان هیچ شاعر دیگری از معاصران ابواسحاق این همه شعر در ستایش او وجود ندارد. با این حال قصیده‌های عید ستایش‌نامه ابواسحاق است و در نتیجه کمتر می‌توان از آنها اشاره به وقایع تاریخی و حوادث اجتماعی را استخراج کرد. ابواسحاق در ۷۴۲ بر شیراز استیلا یافته و در ۷۵۸ به اشاره مبارزالدین محمد مظفری کشته شده است. اما نمی‌توان حتی تاریخ پیوستن عید به خدمت این پادشاه را از روی این قصاید استخراج کرد. در این باب به قول مرحوم اقبال تنها تاریخ نظم عشاق‌نامه که به نام شیخ ابواسحاق منظوم شده - یعنی ۷۵۱ - به دست است و از همین نکته می‌توان دانست که عید دست کم از

سال ۷۵۱ در خدمت شیخ ابواسحاق به سر می برده و در قصیده‌ای به تاریخ بنای ایوان مشهور او در شیراز که در ۷۵۴ بوده اشاره و در قطعه‌ای هم عاقبت کار آن پادشاه را به وجه عبرت بیان می کند.

در میان آثار جدی عید، قصیده‌های او از دیگر انواع شعرش بهتر و فصیح تر است. در هنگام ارزیابی هنری شعر عید در این باب به شرح تر سخن خواهیم گفت.

## ۲ - ترکیب بند و ترجیع بندها

در این بخش از دیوان شاعر چهار ترکیب بند و یک ترجیع بند وجود دارد: نخستین ترکیب بند در توحید و منقبت (نعت رسول اکرم و مدح خلفای راشدین) است. گویا عید خود این ترکیب بند را سروده بود تا آن را در صدر دیوانش قرار دهد. تمام دستنویسهای دیوان عید را که بنده تا کنون دیده‌ام، جز آنها که از آغاز افتادگی دارند یا بخش جدی دیوان را دربر ندارند، با این شعر آغاز می شوند. این ترکیب بند در نسخه چاپی وجود ندارد. ترکیب مذکور دارای هفت بند شش بیتی است و با این بیت آغاز می شود:

ای زافتاب صنع تو یک ذره کابنات فیض تو عقل را مدد و روح را حیات  
بند اول آن در ستایش پروردگار، بند دوم در نعت رسوم اکرم (ص)، بندهای سوم تا ششم به ترتیب در ستایش خلفای راشدین است و در بند هفتم شاعر با دل خود سخن می گوید و بدو اندرزهایی می دهد.

سه ترکیب بند دیگر در مدح خواجه رکن الدین عمیدالملک وزیر ابواسحاق، شاه شیخ ابواسحاق و سلطان اویس جلایری است. در ترجیع بند وی سخنی از ستایشگری نیست و شاعر در غنیمت شمردن فرصت و بهره بردن از عمری که به شتاب می گذرد سخن می گوید. بیت ترجیع او این است:

با مفان باده مفان خوریم تا به کی غصه زمانه خوریم  
ترکیب بندهای سه گانه در ستایش است و هر یک دارای پنج بند و ترجیع بند او مرکب از هفت بند است و بر روی هم دارای ۱۹۵ بیت اند.

## ۳ - غزلها

دیوان عید دارای ۱۳۹ غزل است که تعداد بیتهای آن بالغ بر ۱۰۲۷ می شود. این غزلها گاه در ۹ نسخه، یعنی تمام دستنویسهایی که دارای بخش غزلیات بود وجود داشت و گاه تنها در یک نسخه (بیشتر دستنویس تاجیکستان و پس از آن در نسخه‌های ش و ب) آمده بود.

غزل‌های عید نخبه و یک‌دست نیست. غزل‌های خوب و بد در آن کم و شعرهای متوسط در آن زیاد است. نمونه‌های هر یک از این انواع و نیز شرح این گفته را در مقام بحث کلی در ارزیابی هنری شعر عید می‌آوریم. بعضی از این غزلها در استقبال از شیخ اجل سعدی سروده شده که عید به شعر او بسیار نظر داشته است مانند غزل ذیل (شماره ۱۲):

ز سبلی که عذارت بر ارغوان انداخت      مرا به یخودی آوازه در جهان انداخت  
که در استقبال غزل سعدی بدین مطلع است:

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت      که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت  
(غزل ۱۵۸ از بدایع، غزلیات سعدی، چاپ شادروان حبیب یغمایی)  
این غزل مورد استقبال خواجه شیراز نیز واقع شده:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت      به قصد خون من زار ناتوان انداخت  
(غزل شماره ۱۷، چاپ استاد خانلری)

در میان غزل‌های عید این چند غزل شهرت یافته‌اند:

خوشا کسی که ز عشقش دمی رهایی نیست      غمش ز رفتی و میلش به بازسایی نیست  
(غزل شماره ۳۷)

بیش از این بد عهد و پیمانی مکن      با سبک‌روحان گرانجانی مکن  
(غزل ۱۱۹)

این غزل نیز در شمار بهترین غزل‌های اوست:

ما سریر سلطنت از بینوایی یافتیم      لذت رفتی ز ترک پارسایی یافتیم  
(غزل شماره ۱۱۰)

#### ۴ - قطعه‌ها

در بخش جدی دیوان ۲۸ قطعه شامل ۱۵۰ بیت وجود دارد. این قطعه‌ها به تفاوت از ۲ تا ۲۳ بیت دارند. یک بیت مفرد نیز هست که ناگزیر در ضمن قطعات آورده شده است. معمولاً قطعه به شعری گفته می‌شود که مقفی باشد، مطلع آن مُصَرَّع (دارای دو قافیه مانند غزل و قصیده) نباشد و شاعر در آن از یک مطلب واحد (شکر، شکایت، تقاضا، هجو، حسب حال) سخن گفته باشد. ظاهراً علت مطلع نداشتن اغلب قطعات آن است که گاه بخشی از یک قصیده را که در موضوعی خاص سروده شده و در آن از یک مطلب سخن رفته است از آن بیرون می‌آورند و جداگانه مورد استفاده قرار می‌دهند و نام این نوع شعر (قطعه) خود دال بر این معنی است که بریده‌ای از قصیده است.

بدیهی است که شاید در آغاز کار قطعه چنین پدید آمده، اما در دورانهای بعد، گویندگان قطعه‌های مستقل سروده و گاه در این فن نامبردار شده‌اند (مانند انوری و ابن یمین).

در کار ادب هیچ قانون قطعی و منجز (مانند قوانین ریاضی) وجود ندارد. می‌گویند معمولاً غزل دارای هفت تا سیزده بیت است، اما غزل پنج بیتی، چهار بیتی و هفتاد بیتی (یا بیشتر) نیز در ادب فارسی توان یافت که در غزل بودن آن نیز هیچ تردیدی نیست. مطلع نداشتن قطعه نیز مشمول چنین حکمی است. تا وقتی که قطعه را از میان قصیده بیرون می‌آوردند البته مطلع نداشت. مدتی هم به همان روش قطعه‌های مستقل سروده شد. اما بعد شاعران دیدند که اگر قطعه‌ای با مطلع مُصَرَّع نیز بسرایند هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد... و چنین کردند.

بنده تاریخ سروده شدن نخستین قطعه مطلع‌دار و نام شاعری که آن را سروده نمی‌داند. اما در دیوان انوری متوفی به سال ۵۸۳ ه.ق. ۱۱۸۷م. قطعات مطلع‌دار دیده‌ام. در دیوان عید از ۲۸ قطعه، هفت تا یعنی یک چهارم کل تعداد آن دارای مطلع است مانند:

مرا قرض هست و دگر هیچ نیست فراوان مرا خرج و زر هیچ نیست  
(قطعه دوم)

شعرهایی که به وسیله آن پیش از هر بخش دیگر دیوان می‌توان به زندگی خصوصی شاعر و روش و منش و اخلاق و روحیات او پی برد همین بخش است. عید در مقطع غزلی خویشتن را قلندری مجرد می‌خواند که حریف خواجگی و مرد کدخدایی نیست (غزل ۳۷):

قلندری ست مجرد عید زاکانی حریف خواجگی و مرد کدخدایی نیست  
و مدعی ست که سریر سلطنت را از بینوایی یافته است (غزل ۱۱۰):  
ما سریر سلطنت از بینوایی یافتیم لذت رندی ز ترک پارسایی یافتیم  
سالها در یوزه کردیم از در صاحب‌دلان مایه این پادشاهی زان گدایی یافتیم  
و به خود هشدار می‌دهد و خویشتن را از حرص مال و جاه بر حذر می‌دارد (قطعه ۱۷):  
عید این حرص جاه و مال تا کی؟ جهان فانی ست، رو ترک جهان گیر  
با این حال معلوم نیست چرا همواره گرفتار قرض است تا جایی که سه قطعه در شکایت از قرض سروده (قطعات ۲، ۱۹ و ۲۰):

مرا قرض هست و دگر هیچ نیست فراوان مرا خرج و زر هیچ نیست

\*  
وای بر من که روز و شب شده‌ام دایماً همنشین و همدم قرض  
\*

مردم به عیش خوشدل و من در بلای قرض هر یک به کار و حالی و من مبتلای قرض و در چهار قطعه دیگر غیر مستقیم از قرض شکایت کرده یا از ممدوح درخواستی که وام او را بگذارد یا از بینوایی فریاد برآورده است (قطعه‌های ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۴، ۲۶). ظاهراً گشادبازی و نفله‌کاری و دست زدن به خرجهای بی‌وجه و سر نهادن در جنبه عشقهای گوناگون کار او را — با داشتن منصب امیری — به بینوایی کشیده و او را به راه ناپسند وام‌خواستن از این و آن سوق داده است غافل از آن که قرض خواستن و وام گرفتن از این و آن هیچ دردی را دوا نمی‌کند و آبروی وامخواه را نیز بر باد می‌دهد. از قطعه‌های بسیار موثر وی یکی قطعه سوم است در عبرت از عاقبت کار شاه شیخ ابواسحاق که با این بیت آغاز می‌شود:

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوّت و جودش جهان گرفت  
نیز قطعه‌های مفید دیگری در این مجموعه هست مانند: درباره فال (قطعه اول)، صفت قصر شاه شیخ ابواسحاق (قطعه ۱۶)، در وصف قلعه دارالامان کرمان (قطعه ۲۸) و مانند آنها.  
۵ — رباعی‌ها

در این بخش ۵۸ رباعی (۱۱۶ بیت) وجود دارد در موضوعات مختلف از قبیل اندرز، بیان مقاصد عارفان، وصف معشوق، شکر بر وصال، شکایت از هجران، ستایش شراب، شکوه از سرما و تنگدستی، شکایت از پیری، ترجیح شیراز به قزوین، دعوت به خوشباشی و پرهیز از غم بیپوده خوردن و مانند آن.  
۶ — مثنوی‌ها

در واقع مثنوی اصلی عیب‌عشاق‌نامه است. اما یک قطعه چهاربیتی در وصف ایوان شاه شیخ ابواسحاق، و یک مثنوی کوتاه دیگر در سی بیت با این عنوان: «در ستایش شاه شیخ ابواسحاق و شرح احوال خود و تضمین بیتی چند از ظهیر قاریابی» نیز دارد. مثنوی چهاربیتی در بحر هزج مدّس مقصور (بحر عشاق‌نامه و خسرو و شیرین نظامی) است و مثنوی دیگر در ستایش شیخ ابواسحاق، که باز به شرح بینوایی خود و محروم بودن از انعام شاه پایان می‌یابد و در بحر خفیف مخبون مقصور (بحر هفت‌پیکر نظامی) سروده شده است.

اما عشاق‌نامه مثنوی‌ست در ۷۳۴ بیت که عیب‌سرودن آن را در دوم رجب ۷۵۱ هـ.

ق. به پایان آورده و خود گوید آن را در ظرف دو هفته گفته است:

به بهتر طالع و فرخنده تر فال      دوم روز از رجب در فون الف ذال  
 به نظم آوردم این درد دل ریش      به هر کس باز گفتم قصه خویش  
 دو هفته هفتصد بکر از عماری      بر آوردم چو خاطر کرد یاری  
 غرض آن بود کاین ایات دلسوز      به دست پیدلان افتد یکی روز  
 مگر کز سوز دل روزی به جایی      کند صاحب دلی بر من دعایی

عشاق نامه با این اختصار باز مقدمات فراوان دارد و داستان بسیار ساده آن که شرح رسانیدن عاشق احوال دل و کیفیت عشق خویش به معشوق است، با مقدمات و مقارنات فراوان توأم و با طول و تفصیل بسیار بیان شده است.

از جمله روشهای تازه ای که در این مثنوی کوتاه دیده می شود آوردن غزلهایی به همان وزن در مثنوی است. این غزلهای بیشتر از خود شاعر است. اما گاهی گوینده شعر دیگران را نیز در مثنوی خود تضمین می کند مانند غزل ملتمسی از همام تبریزی که بجز مقطع که هر دو مصراع آن به پهلوی سروده شده، مصراعهای اول به فارسی و مصراعهای دوم به پهلوی است و غزلی دیگر، هم از این شاعر، که فقط مقطع آن پهلوی است.

در سراسر مثنوی شش غزل درج شده که چهار غزل آن از عید و دو غزل از همام است. غزلهای عید در ضمن بخش غزلهای نیز آمده و در واقع باید تعداد بیتهای آن چهار از مجموعه تعداد شعرهای عید کاسته شود. این روش در دیگر مثنویهای قرن هشتم و از جمله در آثار سلمان ساوجی نیز دیده می شود.

قهرمانان عشاق نامه سه تن بیش نیستند و هیچ یک نام ندارند. درست مانند بازیگرانی که با نقاب در صحنه نمایش ظاهر می شوند.

از این سه تن یکی عاشق است که گاه شاعر از او به ضمیر اول شخص مفرد یاد می کند و به طور ضمنی خواننده را آگاه می سازد که عاشق خود اوست. دومین بازیگر معشوق است که سخت پنهان می رود و نخست با هیچ تمسیدی روی خوش به عاشق نشان نمی دهد تا وقتی که بازیگر سوم — قاصد — وارد صحنه می شود. قاصد که در کار خود استاد است و قصه عاشقان را بسیار دیده و شنیده، سرانجام پس از چند بار رفت و آمد این عشق را به ثمر می رساند و دولت وصال معشوق دری بر رخ عاشق می گشاید. اما افسوس که نعمت وصل پایدار نیست. در این مقام نیز شاعر در زیر عنوان «در زوال وصال و سبب فراق» خود را عاشق می خواند:

من اندر عیش و بختم در کمین بود      چه شاید کرد؟ چون طالع چنین بود

ز ناگه بخت وارون بر سرم تاخت  
 ز هر سو دشمنانم را خیر شد  
 جهانی را از آن آگاه کردند  
 چو خصمان را از این معنی خیر شد  
 در این معنی بسی تقریر کردند  
 که این جا بودنش کاریست دشوار  
 چو بشنید این سخن خورشیدِ خوبان  
 نفیر و ناله و شیون برآورد  
 ز هر نوعی بسی در دفع کوشید  
 به پشت بادپایی برنشاندش  
 به راهش با پری همداستان کرد

(بیت‌های ۵۸۲ تا ۵۹۷)

در نقل این بخش اندک تفصیلی رفت تا نمونه‌ای از شعرهای عشاق نامه نیز به دست داده شده باشد. بر طبق این آیات بازیگر یا بازیگران چهارم که چون برقی جهانسوز یک لحظه در صحنه نمودار می‌شوند نیز «دشمنان» و «خصمان» نام دارند و پس از گذشت اندک زمانی دست عاشق را از دامن وصال معشوق کوتاه می‌کنند.

این است مقصد اصلی و جان کلام مثنوی ۷۶۸ بیتی عشاق‌نامه. (۳۴ بیت غزلهای وارد در مثنوی را به تعداد بیتها افزوده‌ام). عبید در پایان مثنوی — لابد از راه فروتنی — چنین گوید:

چو کوه کردهم از تحریر خامه  
 نهادم نام این عشاق‌نامه  
 سخن سازان که دل پر نور دارند  
 من دیوانه را معذور دارند  
 حدیثم چون ندارد رنگ و بویی  
 که خواهد کرد او را جستجویی؟ ...  
 ز ما، دانادلان معنی نجویند  
 دماغ آشفنگان آشفته گویند

(بیت‌های ۷۶۲-۷۶۶)

اما این حقیقتیست که بر زبان خامه عبید جاری شده و انصاف، حدیث او در برابر عشق‌نامه‌های نظامی و حتی امیر خسرو رنگ و بویی ندارد، زیرا نه داستان عشق او چندان جذاب و دلپذیر است نه شیوه بیانش. جز این نیز انتظار نمی‌رود. از ۷۳۴ بیتی که در طی دو هفته به‌نظم آید (۳۴ بیت دیگر غزلهاییست که پیشتر سروده شده) و داستان عاشقانه‌ای که هیچ حادثه نامنتظری رکود و یکنواختی آن را برهم نزنند و بازیگرانی که



حتی نام ایشان با خواننده در میان گذاشته نشود چه توقع می‌توان داشت؟  
مجموع بیت‌های این بخش از دیوان، با کسر غزل‌های تکراری و آثار دیگران (غزل  
همام، پنج بیت از ظهیر قاریایی که شاعر آن را در مثنوی «در ستایش شاه شیخ  
ابواسحاق و شرح احوال خود و تضمین بیتی چند از ظهیر قاریایی» آورده ۳۲۱۹ بیت  
است.

در این محاسبه باز بیت‌هایی که شاعر در مقطعات و مثنوی‌های خویش از بزرگانی  
چون فردوسی و سعدی تضمین کرده (و موارد آن بسیار است) به حساب نیامده و از  
مجموع بیت‌های او کسر نشده و این تعداد تقریبی و اندکی بیش از شعرهای اصلی اوست.

\*\*\*

تنها اثر مثنوی که می‌توان آن را جزء آثار جدی عید در شمار آورد رساله‌ای است  
عربی به نام نوادر الامثال که از آثار بسیار قدیم، بلکه قدیمترین اثر اوست و چون بر  
حسب قرائتی که در دست است کار ادبی او با این رساله آغاز می‌شود، شرحی را که  
استاد شادروان عباس اقبال آشتیانی در آن باب در مقدمه دیوان نوشته نقل می‌کنیم:

عید رساله نوادر الامثال خود را که کتابی است جدی و به زبان عربی شامل  
اقوال انبیا و حکما و اشعار و امثال، به شخصی تقدیم نموده است که او را در  
مقدمه به چنین القابی یاد می‌نماید: المخدوم، صاحب القرآن، الاعدل  
الاعظم، الاعلم، مستخدم ارباب السیف والقلم، ملک الوزراء فی العالم...  
علاء الحق و الدین محمد عضد السلاطین و مغیث المظلومین و الملهورفین  
اعلی الله تعالی شأنه و اعز انصاره و اعوانه.

در اشعار عید مدیحه‌ای از این خواجه علاءالدین محمد وزیر دیده  
نمی‌شود لیکن در رساله دلگشای او ظریفه‌ای راجع به او و یکی از غلامانش  
هست. ظاهراً غرض از این خواجه علاءالدین محمد، همان علاءالدین  
محمد مستوفی پسر خواجه عمادالدین فریومدی خراسانی است که ابتدا از  
منشیان زبردست خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر بوده و پس از آن که  
سلطان ابوسعید در سال ۷۲۷ وزارت خود را به خواجه غیاث‌الدین محمد  
پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وا گذاشت این خواجه علاءالدین محمد  
مستوفی را هم با او در وزارت شریک نمود لیکن پس از شش ماه او را به  
وزارت خراسان فرستاد و خواجه غیاث‌الدین در صدارت مستقل گردید.  
خواجه علاءالدین محمد در وزارت خراسان برجا بود تا آن که در

حدود ۷۲۷ دولت او به دست سربداران سبزوار برافتاد.

هیچ معلوم نیست که عید در چه وقت و در کجا به خدمت این خواجه علاءالدین محمد راه یافته و کتاب نوادرا الامثال خود را بدو تقدیم داشته است. چنین می‌نماید که این کار در همان دوره کوتاهی که علاءالدین محمد با غیاث‌الدین محمد رشیدی در وزارت ابوسعید شریک بوده یعنی در سال ۷۲۷ صورت گرفته باشد چه از آن به بعد علاءالدین محمد همواره در خراسان می‌زیسته و به نظر نمی‌آید که عید به آن سرزمین رفته باشد.

همین امر احتمالی، یعنی تألیف کتابی از عید در حدود ۷۲۷ و اشاره حمدالله مستوفی که عید از سال ۷۳۰ اشعار خوب و رسائل بی‌نظیر داشته می‌تواند فی‌الجمله زمان تقریبی شروع کار و شهرت ادبی عید زاکانی را معین نماید و این زمان قریب سی چهل سال پس از فوت سعدی و مقارن ایام خردسالی حافظ، دو شاعر نامی شیراز است که عید قسمت اعظم زندگانی ادبی خود را در موطن آن دو بزرگوار به سر برده و بقیه عمر را در همان آب و هوای فرح‌بخش به آخر رسانده است. بنابراین اگرچه عید عصر سعدی را دریافته لیکن مسلماً با مدتی از بهترین دوره شاعری حافظ معاصر بوده و در شهر شیراز لااقل زمانی را با همان کسان که با حافظ حشو نشر داشته‌اند سر می‌کرده و مانند آن شاعر بلند مقام از شاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع مدح گفته است. اما افسوس که در سراسر کلیات عید هیچ اشاره مستقیم و ذکر صریحی از حافظ نیست. فقط دو سه غزل در کلیات عید دیده می‌شود [که] از جهت وزن و قافیه شبیه به بعضی از غزلیات حافظ و مظنون این است که یکی از این دو گوینده در سرودن آنها به غزلیات دیگری نظر داشته است.» (مقدمه عباس اقبال به کلیات عید :

ح، ط).

چنان که ملاحظه شد نوادرا الامثال مخلوق ذهن و قریحه عید نیست و «تألیف» اوست، یعنی مطالب آن را — به قول خود — از کتب و اقوال سلف التقاط و انتخاب کرده و گوید رساله‌اش مشتمل بر امثال و نکته‌های پگانه از نظم و نثر و نوادر جد و هزل و بهترین امثال و گفته‌های انبیا و حکما و سروده‌های نمکین شاعران و گفتار ظریفان در هر باب است.

با این حال نباید چنین پنداشت که عید کتابی چند فراهم کرده و از هر یک چند

نکته‌ای را رونویس کرده و از پی هم آورده است. تأثیر او در تألیف رساله خیلی بیش از اینهاست. وی این مطالب را با ذوق سلیم و قریحه بی‌مانند خود برگزیده، معنی آن را دریافته و جان کلام و حاق مطلب را به سلیقه خویش لباس الفاظ پوشانده و از پی هم آورده است.

این امر در مورد سایر لطایف او نیز صدق می‌کند. کمتر لطیفه‌ای است که پیش از عید در آثار حکیمان و شاعران و بزرگان ادب عرب و فارسی زبانان نیامده باشد (آقای پرویز اتابکی در یافتن این سوابق زحمت بسیار کشیده‌اند) اما وقتی همان لطیفه از زبان عید بیان می‌شود و به انشای او بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد لطف و روحی دیگر می‌یابد.

واپسین سخن در این باب آن که استاد اقبال در ضمن تعداد کردن آثار عید، درباره نوادر الامثال نوشته‌اند:

نوادر الامثال به عربی که کتابی است جدی در امثال و حکم و اشعار و اقوال حکما... این کتاب ظاهراً تا کنون به طبع نرسیده ولی نسخه آن غالباً در جزء نسخ خطی کلیات عید دیده می‌شود (مقدمه: س).

بنده با پژوهش خواستن از روح پرفروش آن بزرگمرد به عرض می‌رساند که در میان دوازده (با نسخه چایی سیزده) نسخه‌ای که تاکنون دیده فقط به دو نسخه برخورد کرده که دارای این رساله‌اند و در یکی از آنها (نسخه وینه) جز نیمی از رساله موجود نیست و نسخه دیگر (موزه بریتانیا با نشان ب ۳) که ظاهراً تمام رساله را در بردارد چون کاتبش ترکی (عثمانی) بوده و از فارسی جز چند کلمه مختصر و از عربی هیچ نمی‌دانسته، فقط به علت آشنایی با الفبای فارسی و عربی کلمات را نقاشی کرده است. این دستنویس چندان پر غلط و تحریف شده و سرشار از افتادگی است که به هیچ روی قابل استفاده نمی‌نماید. نوشته‌اند که در نسخه کلیات عید محفوظ در کتابخانه لالا اسماعیل به شماره ۵۷۲ که اصل آن نسخه کهنه‌ای است نیز نوادر الامثال وجود دارد. با آن که شادروان مینوی تصریح کرده که از این نسخه برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران عکس گرفته، اما نشانی از این دستنویس در فهرست میکروفیلمهای استاد دانش پژوه نیست و بنده خود در مراجعه به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز آن را نیافت و تاکنون این نسخه را ندیده است.

بدیهی است که مردی چون عباس اقبال سخنی به گزاف نمی‌گوید اما چون نشان دستنویسهایی را که نوادر الامثال در آنها وجود دارد در مقدمه دیوان عید به دست نداده،

معلوم نیست کدام نسخه‌ها به نظر ایشان رسیده و این رساله را در کجا دیده‌اند. اما باید این نکته را نیز به عرض برسانم که سخن گفتن از یک یا چند اثر شاعر یا نویسنده‌ای دیگر است و به دنبال آن رفتن و دست‌نویسهای آن را یافتن و دشواریهای تصحیح و مقابله متن را از روی نسخه‌هایی که تقریباً به هیچ روی قابل استفاده نیست بر عهده گرفتن مقوله‌ای دیگر است که طرف نسبت با مقوله نخستین نیست.

درد و خون دل بیاید عشق را قصه مشکل بیاید عشق را

### بخش دوم - لطایف

مطالب این قسمت از دیوان عیید نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱ - بخشهایی که در انتساب آنها به عیید هیچ تردید نیست و تمام را در نسخه‌های متقدم دیوان می‌توان یافت.

۲ - رساله‌ها و اشعاری که نسبت آنها به عیید مشکوک است و اغلب آنها در یک یا حداکثر دو نسخه جدید دیوان وی آمده. هر یک از این دو بخش اصیل و مشکوک نیز به خلاف بخش جدی دیوان وی به آثار نظم و نثر تقسیم می‌شوند. قسمتهای منظوم بخش نخست عبارتند از: ۱ - ترجیع‌بند هزل؛ ۲ - دو مثنوی کوتاه هزل‌آمیز که در آن دو بیت فردوسی را تضمین کرده و دو مثنوی بسیار کوتاه دیگر (به ترتیب ۶ و ۳ بیت)؛ ۳ - شصت و چهار رباعی هزل؛ ۴ - قطعه‌ها و تضمینهای هزل‌آمیز. شاعر در این بخش شعرهای گویندگان مختلف را تضمین کرده اما بیشتر میل خاطرش به جانب شیخ اجل سعدی بوده است. تعداد این قطعات ۶۱ است. این بخش ۳۷۷ بیت دارد.

رساله‌های بخش مشور بدین شرح است: ۱ - اخلاق الاشراف؛ ۲ - رساله دلگشا. این رساله مجموعه حکایتهای کوتاه عیید است و خود به دو قسمت حکایتهای عربی و فارسی تقسیم می‌شود. بخش عربی مقدم به حکایتهای فارسی است و دارای ۸۴ جزء از حکایتهای کوتاه، کلمات قصار و امثال سائر است. بخش دوم لطایف فارسی مشتمل بر ۲۴۷ لطیفه است. در میان آثار مشور عیید رساله دلگشا از همه مفصل‌تر است؛ ۳ - رساله صد پند. مؤلف گوید «پندنامه... انوشروان... مطالعه افتاد. خاطر را بدان نصایح رغبتی تمام پیدا شد و بر آن ترتیب پندنامه‌ای اتفاق افتاد درویشانه، از شائبه غرض خالی و از غائله تکلف عاری، در قید کتابت آورد تا فایده آن عموم خلایق را شامل گردد...»؛ ۴ - ده فصل. مؤلف درباره آن نوشته است: «... اهل استعداد را از قسم ادبیات و لغات چاره نیست. هر چند فحول سلف در آن باب کتب پرداخته‌اند حالیا از بهر ارشاد فرزندان و

عزیزان این مختصر که به ده فصل عید موسوم است به تحریر رسانید. امید که مبتدی از حفظ این سواد حظی وافر یابد.»؛ ۵- رساله ریش (یا ریش نامه). این رساله در تمام دستنویسهای که در اختیار بنده است آمده و در بعضی نسخه‌ها تصریح شده که انشاء عید است. مثلاً در نسخه پاریس در صدر رساله چنین آمده: «العزّة لله تعالی. رساله ریش از انشاء صاحب معظم نظام الملة والدین عیدالله الزاکانی القزونی» - و در نسخه‌ای دیگر: «رساله ریش از اختراع امیر نظام الدین عید زاکانی عفی عنه».

تمام این رساله‌ها با آنچه در نسخه چاپی آمده اختلافهای محسوس و اساسی دارد که گاه از غلطنویسی واژه یا جمله‌ای یا افزایش و نقصان یکی دو جمله فراتر می‌رود. به ویژه این تفاوتها در رساله دلگشا از همه محسوس‌تر است. بسیاری لطایف در نسخه فعلی هست که در نسخه چاپی نیامده و مهمتر آن که ترتیب این حکایتها تقریباً در تمام دستنویسها یکسان است و همه آنها با آنچه در نسخه چاپی آمده اختلاف دارند. در نسخه حاضر رساله دلگشا را از روی پنج نسخه که رساله در آنها آمده تصحیح کردیم، اما برای آن که چیزی از لطایف عید یا آنچه منسوب بدوست فوت نشود آنچه را که در نسخه چاپی آمده بود و در نسخه ما نبود جزء ملحقات آورده‌ایم. در این بخش الحاقی ۳۷ لطیفه آمده است.

\*\*\*

شعرها و رساله‌های مشکوک و مورد تأمل نیز بدین شرح است:

۱- قصیده بلند موش و گربه؛ ۲- فالنامه طیور؛ ۳- فالنامه وحوش.

رساله‌های منشور نیز عبارتند از: ۴- فالنامه بروج؛ ۵- کنز اللطائف.

در نسخه چاپی بخشی به نام «تعریفات ملادویازه» و سطری چند زیر عنوان «از کتب افرنجیه نقل شده» و قصه‌ای منظوم و بسیار سست و ناشیانه به نام سنگتراش آمده که تقلیدیست بسیار خام و عوامانه از قصه موسی و شبان مولانا جلال‌الدین. تعریفات ملادویازه مربوط به عصر صفوی یا بعد از آن و در هر حال زاده دوره‌ایست که تشیع در ایران رسمیت یافته است چه در ضمن تعریفهای آن می‌بینیم که «الناخلف» را سید سنی تعریف کرده‌اند. کلماتی مانند بهادر و نواب از اصطلاحات دیوانی در عصر صفویست. نیز تعریف کردن «افغان» به «جاهل» و «قزلباش» به خداوندکش می‌رساند که این تعریفات می‌بایست در اواخر و یا پس از پایان یافتن دوران صفوی تدوین شده باشد. از همین روی تعریفات ملادویازه و منقولات از کتب افرنجیه و سنگتراش در این نسخه نیامد.

سه بخش از پنج بخش بالا تنها در یک نسخه یعنی دستنویس متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی آمده است که عبارتند از: بخشی از موش و گربه - فالنامه طیور و فالنامه بروج. بخشی دیگر، رساله کوز اللطائف نیز فقط در یکی از دستنویسهای موزه بریتانیا (ب۴) آمده است. فقط فالنامه وحوش در دو نسخه یعنی دستنویس دکتر اصغر مهدوی و به صورتی ناقص‌تر در نسخه موزه بریتانیا وجود دارد.

۱ - قصیده بلند موش و گربه: استاد شادروان مجتبی مینوی در گفتاری که در مجله یغما (شماره ۱۱، سال دهم، بهمن ماه ۱۳۳۶) انتشار داده حق مطلب را در این مورد ادا کرده است. در تأیید گفته‌های وی باید عرض کنم که بنده نیز به استثنای بخش ناقصی از موش و گربه که در دستنویس دکتر اصغر مهدوی آمده در هیچ یک از دستنویسهای عید اثری از موش و گربه نیافته است و با آن که تقریباً تمام ایرانیان در کودکی این منظومه را خوانده و در طی آن نام عید زاکانی را شنیده‌اند و هیچ یک از آثار عید این اندازه شهرت و محبوبیت و قبول عام نیافته؛ و با آن که قرائتی تعلق آن به روزگار زندگی عید را نیز تأیید می‌کند با این حال هیچ نسخه مستقل و دستنویس کهنی از این منظومه به نظر نرسیده و تاریخ نوشته شدن معدود دستنویسهایی که از این قصه در پاکستان و ایران یافت می‌شود نیز از تاریخ قدیمترین نسخه‌های چاپی فراتر نمی‌رود.

از سوی دیگر اگر آمدن بخشی از آثار عید در نسخه دکتر اصغر مهدوی را دلیل اصالت آن بینداریم ناگزیر می‌بایست همین نظر را درباره سه فالنامه‌ای که در این دستنویس آمده نیز داشته باشیم و به نظر بنده انتساب این سه فالنامه و رساله کوز اللطائف به عید بسیار مورد تأمل است و دلایل آن را در هنگام بحث از آن چهار اثر خواهم آورد. اما فرق اساسی منظومه موش و گربه با فالنامه‌ها و کوز اللطائف یکی شهرت فوق‌العاده آن است تا جایی که هیچ ایرانی باسواد (و شاید بیسواد) نیست که از این قصه چیزی نشنیده باشد. علاوه بر این موش و گربه را بسیار آسانتر می‌توان به عید نسبت داد از آن روی که پیام مردمی و اجتماعی که در آن نهفته و طنز گزنده‌ای که در آن وجود دارد می‌تواند آن را در ردیف آثار مسلم‌الصدور عید قرار دهد در صورتی که چهار اثر دیگر منسوب بدو از این مزا یا خالی و از این صفات عاری است.

با توجه بدین مقدمات متن موش و گربه را با اساس قرار دادن بخش ناقص باقی‌مانده در نسخه دکتر مهدوی و ملاحظه دیگر دستنویسها و قدیمترین نسخه‌های چاپی فراهم آورده و در جزء آثار منسوب به عید جای داده‌ایم تا شاید روزی مدرکی محکم‌تر برای تأیید انتساب موش و گربه بدین شاعر یا رد قطعی این انتساب به دست آید.

۲ - فالنامه طیور: شاعر در مقدمه این فالنامه صورتی از نام بیست پرندۀ یادداشت کرده، سپس به نام هر یک از پرندگان یک رباعی هزل سروده است. ظاهراً ترتیب گرفتن فال از این فالنامه (و نیز فالنامه وحوش که برای دست انداختن فالنامه‌های «جدی» از این نوع سروده شده) این است که طالب فال بی دیدن صورت اسامی پرندگان روی نام یکی از آنها انگشت بگذارد. آن گاه صورت را نگاه کند و ببیند انگشت وی روی نام کدام پرندۀ قرار گرفته و رباعی مربوط بدان را به عنوان فال خود بخواند. این پرندگان که نامشان چهار به چهار در پنج ستون قرار گرفته عبارتند از: ۱- باز؛ ۲- شاهین؛ ۳- همای؛ ۴- طاووس؛ ۵- عندلیب؛ ۶- فاخه؛ ۷- قمری؛ ۸- هدهد؛ ۹- خروس؛ ۱۰- طلوطی؛ ۱۱- کبک؛ ۱۲- کلاغ؛ ۱۳- تیهو؛ ۱۴- مرغابی؛ ۱۵- باشه؛ ۱۶- صعوه؛ ۱۷- کلنگ؛ ۱۸- بط؛ ۱۹- بوم؛ ۲۰- گنجشک. برای نمونه فال مربوط به شاهین را در زیر می آوریم:

شاهین آمد به فال طل شادان کن      رخساره به رنگ لاله نمان کن  
دشوار چو خر بر تن خود آسان کن      وانگ به نشاط ریش را پلان کن  
این رباعی را که برای نقل برگزیدیم از دیگر رباعیها ساده تر و کمتر رکیک و زشت است و حال آن که در بیشتر رباعیها چیزی جز دشنامهای زشت و غیر قابل نقل نیامده.

۳ - فالنامه وحوش: این فالنامه نیز درست به روش فالنامه طیور و با همان مشخصات سروده شده است و در آن نام سی جانور، همه از پستانداران، اعم از گوشتخوار و علفخوار و اهلی و وحشی در شش ستون پنج تایی یاد شده. نام جانوران اینهاست: ۱- اسب؛ ۲- استر؛ ۳- شتر؛ ۴- خر؛ ۵- گاو؛ ۶- فیل؛ ۷- شیر؛ ۸- پلنگ؛ ۹- کفتار؛ ۱۰- گرگ؛ ۱۱- کرگدن؛ ۱۲- ببر؛ ۱۳- خوک؛ ۱۴- یوز؛ ۱۵- گاو میش؛ ۱۶- رنگ؛ ۱۷- خرگوش؛ ۱۸- خرگور؛ ۱۹- روباه؛ ۲۰- گربه؛ ۲۱- غویج؛ ۲۲- موش؛ ۲۳- میمون؛ ۲۴- سیه گوش؛ ۲۵- گوسفند؛ ۲۶- آهو؛ ۲۷- خرس؛ ۲۸- دله؛ ۲۹- بز؛ ۳۰- شغال.

این فالنامه علاوه بر دستنویس دکتر مهدوی به صورتی ناقص تر در نسخه موزه بریتانیا (ب) نیز آمده و ویژگیهای آن همان است که در فالنامه طیور گفته شد.

۴ - فالنامه بروج: این فالنامه به تشریح نوشته شده، در آغاز آن نیز جدولی برای برگزیدن فال وجود ندارد. اما نویسنده فرمول ویژه ای برای رجوع بدین فالنامه ساخته است بدین ترتیب

که اسم شریف خودش و اسم مادرش به حساب ابجد ببیند که چند عدد است و بعد از آن دوازده دوازده طرح نمایند و آنچه بماند از حمل بشمارند،

ششم

دکتر

فالنامه

بریتانیا

روی و

مجله

رد ادا

اقصی

سهای

این

در این

بندگی

نظومه

تان و

دلیل

این

ملائف

آورد.

هرت

این

سبت

وجود

رائر

اقص

چایی

کم تر

به هر برج که رسد طالع میمون اوست و آنچه از احکام و منویات آن برج باشد به عرض صاحب فال رسانند که از آن تمامی ذات و صفات خود و خانه‌های دوازده گانه متعلق به وی مفهوم گردند به مقاصد علیّه و مطالب بیهیه خویش قایم می‌شود و...

و مثالی بگوئیم که آن را مقتبس علیّه خود کرده از آن دیگر اسمها معلوم نمایند. مثلاً نام صاحب فال بوقا باشد و اسم مادرش بوق. اسم صاحب فال ب و ق ا، اسم مادرش ب و ق. مجموع دوست و هفده می‌شود، دوازده دوازده که طرح کردند یک ماند. از حمل طالع اوست و آنچه در آن حکما نوشته‌اند به عرض صاحب فال رسانند.

این همان است که امروز هم هر مجله ایرانی یا غیر ایرانی را که بگشاید در آن یکی دو صفحه مربوط به سرفوست متولدان هر برج در آن هفته (یا ماه، اگر مجله ماهانه باشد) آمده و آن را به زبانهای فرانسوی و انگلیسی Horoscope گویند.

به‌جای پیش‌بینیها و اظهارنظرهای کلی مانند: متولدین این ماه خصوصیات ویژه خود را همیشه حفظ می‌کنند - یا: اکثریت متولدین این ماه همه چیز را در همین دنیا می‌بینند - یا اگر بخواهند پیش‌بینی خود را قدری «علمی» تر کنند چنین می‌گویند: یکی از محسنات هفتاد درصد از متولدین این ماه مثبت‌گرایی و پرهیز از هر نوع بدبینی است (۱) (این مطالب کلمه به کلمه از یکی از مجلات هفتگی فارسی چاپ لس‌آنجلس که بسیار پرخواننده نیز هست استخراج شده) که معمولاً در این گونه فالنامه‌ها می‌آید. در فالنامه بروج مشتی دشنامهای زشت و سخنان رکیک نثار کسی که در آن برج تولد یافته و برای دانستن سرفوست خود بدان رجوع می‌کند گردیده است. ظاهراً این فالنامه برای تخطئه و دست انداختن نویسندگان این گونه پیش‌بینیها نوشته شده. این کار سابقه‌ای بسیار قدیم دارد و از روزگاران کهن مردم فهمیده و دانشور شبه علم خرافی احکام نجوم (Astrology) را انتقاد می‌کرده و صاحبان آن را شارلاتان و عوام‌فریب می‌خوانده‌اند. از سوی دیگر می‌دانیم که در طول تاریخ فرمانروایان و حکمرانان کوچک و بزرگی در همه جای دنیا و از جمله در ایران بوده‌اند که بی‌صلاح‌دید منجم خود هیچ اقدامی نمی‌کرده‌اند. حتی پادشاهی مانند شاه عباس صفوی چند روزی به اشاره منجم خود از سلطنت کناره گرفت و در جایی پنهان شد و مردی به نام یوسفی ترکش‌دوز را که به جرم داشتن مذهب و عقاید دینی نادرست در زندان به سر می‌برد و محکوم به اعدام شده بود به جای او به سلطنت برداشتند و پس از گذشتن روزهای «نحسی» که منجم تعیین کرده بود



اورا از تخت به زیر کشیدند و به قتل آوردند تا نحسی آن روزها به جای شاه عباس دامن او را بگیرد (ظاهراً اجرای مراسم برنشتن کوسه و میرنوروزی نیز چنین علل و اسبابی داشته).

با این حال در فالنامه بروج حتی اشاره‌ای ضمنی بدین مطلب نیز نشده و دشنامها و هرزه‌دراییهای بسیار زشت از آن گونه که روزانه بر زبان استریبانان و مکازیان و مردم ولگرد و بی‌سروپای محله‌های قدیم تهران جاری بود سراسر آن را آکنده است بی آن که کوچکترین لطف طبع و سخن‌شناسی یا نکته‌سنجی و ظرافتی در آن به چشم بخورد.

۵ - کنزاللطائف: رساله‌ای است نه‌چندان کوچک، با ثری مصنوع و طول و تفصیل فراوان که موضوع اصلی آن مناظره‌ای خنک میان شرم زن و مرد و رجزخوانی و فخر فروشی یکی بر دیگری است که سرانجام نیز به هیچ نتیجه معقولی منتهی نمی‌شود. مؤلف رساله در طی آن نام خود را یاد نکرده و تنها قرینه‌ای که می‌توان به نفع انتساب این رساله به عیید در طی آن یافت آن است که دو بیت وی با ذکر عنوان «لمؤلفه» در آن آمده است.

اما نثر بی‌مزه پرتکلف و اطناب و اسباب بی‌حد و حصر آن، و فضل فروشیهای خارج از موضوع مؤلف که برای بیان مقصد واهی خویش کوشیده است از الهیات و طبیعیات و ریاضیات بهره‌گیرد و اصطلاحات عروض و بدیع و قافیه را مورد استفاده قرار دهد و چون غریب هر گیاهی را دست‌آویز سازد به هیچ روی به نثر ساده محکم و فاخر و موجز عیید نمی‌ماند. بدین نمونه‌ها توجه فرماید:

عروض: «اگرچه بحر طویل است و عروضم مدید است قاعده هزج از من حل شود و علم قوافی و ردیف از من دریابند. اگر ثقیلم دانی خفیف شمار و اگر مضارعم خوانی متقاریم انگار، دایره من از فاصله کبری اثری و میزان من از سبب ثقیل خبری، من آن بسیطم که بی‌وقد نتوانم زیست و من آن رجزم که بی‌عروض زندگانی نتوانم کرد...».

نجوم: «ای کشتی پر خون و ای قوس قزح باشگون، اگر واقفی شفق چه می‌نمایی و اگر نه برج فلکی محور از چه می‌رایی؟ من آن سهیل یمانیم که سماک رامج را اعزل می‌سازم و آن ذراع پیکرم که چون فردالشجاع از منکب الفرس همی تازم...».

ریاضی: «منم آن اسطوانه قائمه که [به] اضلاع زاویه محیطت چون تداخل نمایم مرکز مقعرت از هیات خود بگردانم و منم آن جسم مثلث که

اگر عمودی از ابعاد ثلثه برانگیزم وتر تدویرت که دایره عظیمه است به جیب قوس بردوانم...».

موسیقی: «هرگاه که از نغمه دوگاه آهنگ سه‌گانه کنم نوا در پرده زیر افکند سرایم و هرگاه که مایه سرود حسینی آغاز نهم فروداشت قول و عمل بر شهنواز نمایم. چون کل الضرب تر سنجم غزلم با ترانه موافق آید و زیر و بمم با ثقیل و خفیف مطابق گردد...».

هیچ معلوم نیست که مولفی بدین فضل و کمال چرا وقت خود را صرف بافتن مناظره‌ای چنین درازدامن میان آلت زن و مرد کرده است! در هر حال اگر عیید می‌خواست برای پدید آوردن این‌گونه آثار زیت فکرت بسوزد و عمر گرانباه در آن خرج کند هیچ‌گاه آن عیید زاکانی که تا امروز نامش از یاد اهل دل نرفته است نمی‌شد. اگر چه در این رساله یتهایی از عیید در زیر عنوان «لمؤلفه» آمده و شاید همان قرینه‌ای بوده است تا کنزاللطائف را بدو نسبت دهند و آن را جزء آثار هزل این شاعر (فقط در یک دستنویس) بیاورند، مؤلف در پایان رساله درباره علت نگارش آن و عذرخواهی از نوشتن هزلی بدین تفصیل یتهایی سروده است:

#### لمؤلفه

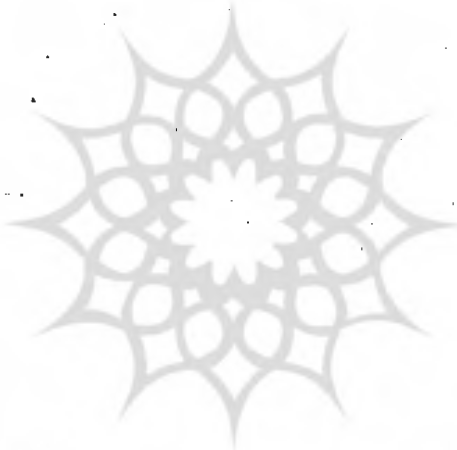
خواستند از من مزاحی کز پی تمهیج نفس از نوای این دو آلت نغمه‌ای بر ساز کن  
نی چنان منزّل که طبع از خواندش گردد ملول یک جندی در لباس هزل رو آغاز کن  
کیتش می‌خواستم از نفس لب بگشاد و گفت نام او کنزاللطائف از سر اجباز کن  
من نوشتم، گر کسی عییم کند از ابلهی گو برو دیوان عیب خویشتن را باز کن  
این یتها به هیچ روی به شعر عیید نمی‌ماند. عیید در هیچ یک از هزلیات خویش  
نگفته است به من دستور دادند چنین چیزی بنویس و فقط می‌نویسد: «آن کس که  
ز شهر آشنایی ست / داند که متاع ما کجایی ست».

دیگر آن که عیید گرچه شعرهای متوسط بسیار دارد اما هیچ‌گاه شعری بدین بدی  
نگفته است. گوینده این شعر باید یکی از میرزاقلمدانهای بی‌قریحه درباری باشد که  
دست بر قضا به فضل و کمال و ذوق و قریحه خویش ایمان کامل داشته و هیچ  
خرده‌گیری و انتقادی را بر نمی‌تافته است. وی پس از این قطعه مطلب را چنین ادامه  
می‌دهد:

«به حکم المأمور معذور

#### لمؤلفه

به زور بازو و سرینجه قوی، خرزه به مرغزار... آورد جمله همچون شیر  
 به سال هشتصد و هفتاد و هفت کرد تمام نواله‌ای که از او کام... شود پر...»  
 و از این قرار رساله در اواخر قرن نهم، اندکی بیش از یک قرن پس از وفات عمید نوشته  
 شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی